



حافظ و فرهنگ ایرانی

عبدالرسول خیراندیش

دیوان حافظ در بردارنده زیباترین و دقیق‌ترین تلفیق معارف اسلامی با فرهنگ ایرانی است. همنشینی دلنشین عرفان اسلامی با روح ایرانی در شعر حافظ آن را مقبول طبع همه ایرانیان ساخته و هر کس با آن به تناسب خویش انسی دارد. تاکنون درباره تأثیر قرآن بر شعر حافظ سخن فراوان گفته شده است. چنان که لقب حافظ و شغل او همه به خاطر قرآن خوانی بوده و خود تصریح کرد که به چهارده روایت قرآن می‌خوانده. نیز فراوان با تفسیر کشف، نماز و دعا دلبستگی داشته است. اما چگونگی تأثیر فرهنگ (قدیم) ایرانی بر اشعار حافظ مورد تجزیه و تحلیل قرار نگرفته و این در حالی است که اسامی و اصطلاحات و مضامین و مفاهیم بسیاری از فرهنگ کهن ایرانی در دیوان او وجود دارد؛ مثلاً کلمه جم حدود چهل و سه بار در دیوان وی آمده است. فرهاد ده بار، شیرین و اسکندر هر یک حدود هشت بار، کیخسرو هفت بار، کی، خسرو و کاووس هر یک حدود چهار بار، پرویز حدود سه

بار، افراسیاب و فریدون و تهمتن (رستم) هر یک دو بار و بارید، بهرام گور، بهمن، هوشنگ، دارا، اردوان، کیقباد، زال، داستان، اهرمن، زرتشت، پیران، زو، سیامک، سیاوش، قباد، کسری و مانی و واژه‌هایی چون پیر مغان، خرابات مغان، کیش، زرتشتی، آتشکده پارس، مغبچه و مانند آنها حداقل یک بار یا در موارد متعدد یا مضمون‌های گوناگون آمده است.

حافظ در مواردی اسامی اسلامی یا اصطلاحات ایرانی را یکجا به کار گرفته و از آن افاده معنی کرده است. مثلاً زلال خضر و جام جم:

روان تشنه ما را به جرعه دریاب / چو می‌دهند زلال خضر و جام جمت
یا جام جم و خاتم سلیمان:

دلی که غیب نمای است و جام جم دارد / ز خاتمی که دمی گم شود چه غم دارد
یا آصف (وزیر سلیمان) و جم:

حافظ اسیر زلف تو شد از خدا بترس / وز انصاف آصف جم اقتدار هم
و موارد متعدد دیگر.

در موارد بسیاری نیز سراسر یک بیت صرفاً از اسامی و اصطلاحات و مضامین ایرانی بهره گرفته است: مثلاً فرهاد و شیرین:

من همان روز ز فرهاد طمع بپریدم / که عنان دل شیدا به لب شیرین داد
و یا جمشید و کیخسرو:

بیافشان جرعه‌ای بر خاک و حال اهل دل بشنو / که از جمشید و کیخسرو فراوان داستان دارد
یا خسرو و شیرین و فرهاد:

یا رب اندر دل آن خسرو شیرین انداز / که به رحمت گذری بر سر فرهاد کند
و یا افراسیاب (شاه ترکان)، مضمون بیژن و رستم (تهمتن):

شاه ترکان چو پسندید به چاهم انداخت / دستگیر از نشود لطف تهمتن چه کنم
باز قریب به همین مضمون:

سوختم در چاه صبر از بهر آن شمع چگل / شاه ترکان فارغ است از حال ما کو رستمی

صرف نظر از تعبیر و تفسیرهایی که از اسامی ایرانی و اسلامی در اشعار حافظ می‌شود و نیز مواردی که با هم منطبق هستند، وام گرفتن هر یک از این واژه‌ها برای ساختن معنا و مفهومی خاص دلیل بر حضور ملموس آنها در جامعه عصر حافظ و وجود فضای فرهنگی مناسب با کاربرد این اسامی است. در عصر حافظ که بیش از هفتصد سال از سپری شدن دوران ایران باستان می‌گذشت و فرهنگ اسلامی در تمامی عرصه‌ها و زوایای زندگی ایرانیان جای گیر شده بود، گستردگی کاربرد اعلام و اصطلاحات و مضامین ایرانی در شعر حافظ قدری شگفت‌انگیز می‌نماید. اما نباید از این نکته غافل بود که رواج شعر حافظ و مطلوب و مقبول بودن آن در زمان حیات وی نشانگر فهم عمومی از عوام تا خواص از اشعار او بوده است و بالطبع به کارگیری اسامی، واژه‌ها و مفاهیم ایرانی نشان دهنده رواج کاربرد آن در زمان حیات شاعر است. این ادعا ناظر بدین معناست که شرایط فرهنگی، اجتماعی و سیاسی عصر حافظ حضور، دوام و رواج عناصر فرهنگی ایران قدیم را ممکن می‌سازد و تا آن اندازه نیز رونق داشته که استفاده از آن در غزل سرایی فهم عموم را از اشعار او مشکل و یا غیر ممکن نمی‌ساخته است. در این جا این سؤال پیش می‌آید که در عصر حافظ چه شرایط و زمینه‌هایی وجود داشته که به کارگیری فرهنگ قدیم ایرانی را ممکن و فهم آن را آسان می‌ساخته است؟

با ملاحظه شرایط جغرافیایی فارس و جایگاه آن در تاریخ، تمدن و فرهنگ ایرانی و نیز تاریخ سیاسی فارس در دوره میانه تاریخ ایران می‌توان پرتویی روشننگر به این پرسش داشت. در این راستا به نظر می‌آید که چهار عامل در نفوذ یافتن فرهنگ ایرانی در دیوان حافظ دخالت داشته است.

۱. فارس به عنوان مهد تمدن ایران (باستان) همواره در بردارنده مهم‌ترین و بیشترین آثار مادی و معنوی تاریخ و فرهنگ ایران بوده است. بنابر روایات اساطیری و حماسی، فارس خاستگاه پیشدادیان و کیانیان به شمار می‌آید و سراسر این سرزمین نشانه‌های مربوط به سلسله‌های باستانی ایران را در بر دارد.

ابنیه و عمارات ایران باستان، مقبره‌ها و نقش برجسته‌ها، حضور آتشکده‌های معروف، مراکز مهم تاریخی مانند بیشاپور، گور، دارابگرد و... همواره فارس را مهم‌ترین گنجینه میراث باستانی ایران می‌سازد. تخت جمشید، پاسارگاد، نقش رستم و دیگر آثار باستانی این ایالت نیز همواره یاد آور تاریخ ایران قدیم برای هر بیننده‌ای بوده است. لازم به تذکر است که در تاریخ پیدایش رنسانس در ایتالیا عقیده بر این است که یکی از علل شروع رنسانس از این کشور وجود آثار باستانی فراوان از دوره روم باستان می‌باشد. برای شاعر نکته سنج و دقیقی چون حافظ نیز جای جای فارس یادآور تاریخ کهن ایران بوده است. به علاوه چنان که در تواریخ معروف و مشهور است تا مدت‌ها پس از ورود اسلام به ایران اقلیت بزرگی از زرتشتیان در فارس حضور داشته‌اند و آتشکده‌های آنان به تعداد بسیار برپا بوده و آنان در سایه حکومت مسلمانان آزادانه به مراسم دینی خود می‌پرداخته‌اند. نکته جالب آن که بسیاری از آثار منسوب به پیشدادیان و کیانیان در فارس دوره اسلامی با مضامین سامی درآمیخته و یکی دانسته شده‌اند. مثلاً تخت جمشید را تخت سلیمان و پاسارگاد را مشهد مادر سلیمان ذکر کرده‌اند و لذا مورد احترام مسلمانان نیز واقع شده‌اند. در دیوان حافظ نیز گاه جم و سلیمان یکی قلمداد گردیده‌اند. در چنین شرایطی آیین‌ها و سنن ایران باستان نیز مدت‌ها در فارس دوام یافته و یا با شرایط جدید تطبیق یافته است. حضور طولانی دبیران و دهقانان و نیز مغان و موبدان در تاریخ فارس نیاز به توضیح ندارد. تقویم ساسانی نیز تا مدت‌های طولانی در شرق فارس تا کرمان رایج بوده است. بدین لحاظ در عصر حافظ حضور عناصری از فرهنگ ایران قدیم و یا شکل تبدیل و تطبیق یافته آن در دوره اسلامی حضوری مشخص داشته است.

۲. یکی از کانون‌های مهم پیدایش و تکوین عرفان اسلامی، فارس بوده است. این ایالت در دوره ایران باستان نیز کانون مهم دینی و علمی و فرهنگی ایران بود و پس از فتح فارس به دست مسلمانان خیلی زود توانست ایفاگر نقش علمی و فرهنگی خود در جامعه اسلامی و مطابق با شرایط جدید باشد. مترجم و ادیبی چون ابن مقفع (مقتول ۱۴۵ هـ) یا عربی دان

بزرگی چون سیبویه (متوفی ۱۸۰ هـ) مربوط به قرن دوم هجری هستند که از فارس برخاسته‌اند. بعدها دانشمندان و عارفانی چون شیخ ابواسحاق شیرازی و حسین بن منصور حلاج بیضاوی مقتول ۳۰۹ هـ نیز از همین ایالت قدم به عرصه علم و عرفان نهادند. عرفای بزرگی چون عبدالله خفیف معروف به شیخ کبیر، شیخ ابواسحاق کازرونی معروف به شیخ مرشد متوفی ۴۲۶ هـ و روزبهان بقلی معروف به شیخ شطاح (۶۰۶-۵۲۲ هـ) و دیگر بزرگان ادب و عرفان چون بابا کوهی، شیخ سعدی و بسیاری دیگر که نامشان در کتاب پر ارزش هزار مزار و شیراز نامه و تذکره‌های عرفانی نقل شده همگی از فارس برخاسته‌اند. بسیاری از آنان نیز شهرت جهانی داشته و دارای خانقاه‌های پر رونق، مریدان بسیار و قدرت اجتماعی گسترده‌ای بوده‌اند. اغلب این بزرگان لقب شیخ داشته‌اند که واژه‌ای عربی است و مشهور در همان حال مرتبه و مقام شیخ نیز داشته‌اند که مقامی از مقامات عارفانه است. اما به تدریج واژه پیر (مغان) و مانند آن که پس از سقوط ساسانیان دیگر اثر سیاسی خود را از دست داده و صرفاً در مفاهیم عرفانی معنی یافته بودند نیز در القاب بزرگان پیدا شدند. این واژه‌ها که اشاره‌ای به تصوف داشتند در نام بعضی از عرفا مانند شاه داعی الی الله وارد شد و به خصوص چون در روزگار پس از سقوط عباسیان القاب و عناوین فرمانروایان از صورت رسمی و متداول خود خارج گردید، در نام تعدادی از حکام که با صوفیان نیز مرتبط بودند، به کار رفتند. مانند جلال الدین مسعود شاه اینجو، شاه شیخ ابواسحق اینجو، شاه شجاع، شاه منصور، شاه محمود، شاه یحیی و سرانجام در خارج از فارس در اسامی صوفیه بزرگی چون شاه نعمت الله ولی، و... رواج یافت.

می‌دانیم که از قرن سوم هجری نهضتی از فرزندان ائمه اطهار (ع) به طرف فارس صورت گرفته و تا مدت‌ها نیز ادامه یافت. لذا در سراسر جنوب ایران قبور مطهر آنان یا پیروانشان که شهید شده‌اند یا به مرگ طبیعی در گذشته‌اند، پراکنده است. از آن زمان تا به امروز آنان با القابی چون میر یا شاهزاده یا شیخ یا سید یا پیر معروف و مشهور شده‌اند. که این خود نشان دهنده تأثیر و تلفیق فرهنگ ایران قبل و بعد از اسلام است. متأسفانه ابعاد و جوانب

گونگون فرهنگ غنی عرفان فارس هنوز مورد مطالعه همه جانبه و دقیق قرار نگرفته و نمی‌توان در مورد تلفیق عرفان ایرانی و اسلامی در فارس قاطعانه سخن گفت. اما بدون شک این که حافظ با مهارت و ظرافت و دقت بسیار مضامین اسلامی را با فرهنگ ایرانی هم‌نشین می‌سازد، بدون سابقه و زمینه نبوده و این خود گواه بر فرهنگی شکل گرفته و عمیق بوده است.

۳. روزگار جوانی و اوان شاعری حافظ در عصر آل اینجو بوده است. این خاندان که از زمان شرف الدین محمود شاه اینجو و در اواخر عصر ایلخانان در تاریخ فارس ظهور کردند، توانستند در کشمکش قدرت پس از مرگ ابوسعید بهادر خان (۷۳۶هـ) آخرین ایلخان مغول، به تأسیس سلسله‌ای مستقل در فارس توفیق یابند. از فرزندان شرف الدین محمود شاه اینجو دو کس بسیار معروف هستند یکی جلال الدین مسعود شاه و دیگری شیخ ابواسحاق اینجو. میان این دو برادر کشمکش بر سر قدرت مدام وجود داشته و حافظ در این میان یار و همراه و هوادار شیخ ابواسحاق بوده است. کشمکش میان دو برادر و تأثیر آن بر احوال حافظ را در قسمت بعدی این مقاله شرح خواهم داد و فقط در این جا بدین سخن بسنده می‌کنم که در جنگ قدرتی که پس از ابوسعید بر پا گشت، جلال الدین مسعود شاه اینجو به دست یاغی باستی چوپانی کشته شد (۷۴۳هـ) و طولی نکشید که شیخ ابواسحاق اینجو که تا دیروز رقیب برادر و اکنون خونخواه او بود، در شیراز قدرت را به دست گرفت. لذا در اوایل تاریخ آل اینجو آنان با خاندان چوپانی که از نسل امیر چوپان از امرای بزرگ عصر الجاتیو و ابوسعید به شمار می‌آمد و اصلاً مغولی بود، وارد جدال شدند. به موازات منازعات سیاسی و نظامی میان آل اینجو به فرمانروایی جلال الدین مسعود شاه و سپس شیخ ابواسحاق با خاندان چوپانی که فرمانروایی آنان را ابتدا شیخ حسن (کوچک) و سپس ملک اشرف بر عهده داشتند، کشمکشی ظریف و کمرنگ میان دو مفهوم ایران و توران شکل گرفت. هر چند خاندان اینجو نسب ایرانی نداشتند اما خیلی زود سنن سیاسی ایرانی را از طریق پیوند با عرفان ایرانی پذیرا شدند و چنان که نام آنان در مبحث پیشین ذکر شد (جلال

الدین مسعود شاه و شاه شیخ ابواسحق که برادری هم با نام غیاث الدین کیخسرو داشته‌اند). در دوره ایلخانان رقیب (۷۵۶ - ۷۳۶ ق.) که در پی مرگ ابوسعید و به دلیل تنازع قدرت میان سران کشوری و لشکری دولت ایلخانان شکل گرفت، جدال میان دو عنصر فرهنگی ایرانی و تورانی کم کم بالا گرفت و پررنگ‌تر شد. مغولان که مظهر عنصر تورانی بودند خود را در مقابله سخت با دیوانسالاران ایرانی و نیز نهضتی از مشایخ متصوفه دیدند که از جبهه‌گیری در مقابل مغولان (تورانی‌ها) در پناه عنصر ایرانی استکافی نداشتند. کشمکش‌های خراسان عصر سربداران خالی از این معنی نبود و حتی بعضی از ایلخانان رقیب مانند انوشیروان، نام ایرانی برگزیدند. هر چند کشاکش میان آل چوپان و آل اینجو به دلیل ظهور مدعیان جدید و متعدد ناتمام ماند، اما آن چه که از دو مفهوم ایران و توران آغاز شده بود به صورت دستمایه‌ای برای جدال میان آل اینجو و آل مظفر به میراث برده شد.

آل مظفر که نسب به غیاث الدین حاجی می‌رساندند و او خود تبار عرب داشت، در عصر تهاجم مغول از خوف خراسان به یزد مهاجرت کردند و در پایان عصر ایلخانی محمدبن مظفر از میان آنان قدرتی یافت. پس از انقراض دولت ایلخانی امیر مبارزالدین مظفری به ادعای سلطنت پای در میدان کشش و کوشش نهاد و طولی نکشید که به صورت رقیب سرسخت شیخ ابواسحاق اینجو در آمد. در کشمکش سیاسی و نظامی دامنه داری که میان این دو در گرفت، جدال فرهنگی پر سر و صدایی حول دو مفهوم پارسی و تازی نیز میان آنان به وجود آمد که انعکاس آن را در دیوان حافظ که با شیخ ابواسحاق همراهی داشت می‌توان مشاهده کرد. امیر مبارزالدین مظفری که مدعی عمل به شریعت بود در مجموع تکاپوهای سیاسی خویش جانب خلافت عباسیان مصر را گرفت. او کوشید شرایط سیاسی ایران را هر چند در جنبه‌های نظری آن به دوران قبل از مغول و انقراض عباسیان بغداد بازگرداند. در مقابل شیخ ابواسحاق اینجو مدعی احیای حکومت کیانیان و ساسانیان شد و علاوه بر شرایط فرهنگی خاصی که در قلمرو خود ایجاد کرد به احداث بنایی به مانند ایوان کسری در شیراز اقدام نمود. ابن بطوطه (۷۷۹ - ۷۰۳ هـ) سیاح معروف که در آن زمان در

شیراز بوده، می‌نویسد که آن را در هنگامی که به بلندی بالای یک انسان رسیده بوده دیده است و این که چگونه شاه شیخ ابواسحق و بزرگان شیراز با بیل و کلنگ زرین و استران با پالان ابریشمین به حمل خاک مشغول شده‌اند و چه جد و جهدی در برپایی این بنا نشان می‌داده‌اند. اقدامات شیخ ابواسحاق در احیای فرهنگ عصر ساسانی با شکست و قتل او به دست امیر مبارزالدین در سال ۷۵۴ هـ به ناکامی انجامید اما بدون شک شرایط روحی و فرهنگی ناشی از آن تأثیر طولانی‌تری داشته است. حافظ نیز که شریک بزم و مشوق رزم او بوده است لاجرم به دور و برکنار از این ماجرا نمی‌توانست بوده باشد. چنان که غزل معروف خویش در رثای شیخ ابواسحق را به همین دلیل سروده است:

راستی خاتم فیروزه بواسحاقی خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

۴. در هنگامه جدال میان جلال‌الدین مسعود شاه و شاه شیخ ابواسحق اینجو، فرزندان شرف‌الدین محمود شاه برای جلوس بر تخت سلطنت در شیراز، برای مدتی ابواسحق مغلوب و متواری شیراز را به نفع برادر ترک کرد و به قلمرو شبانکارگان پناهنده شد. این سفر سالیان متمادی به طول انجامید و احتمالاً حافظ نیز به همراه شیخ ابواسحق بوده است. احتمالاً این سفر در حدود سال ۷۴۰ صورت گرفته است. آن هنگام هر چند ملوک شبانکاره روزگار پایانی حکومت خویش را می‌گذراندند با این حال، فرهنگ ایرانی هم چنان در میانشان رواج داشت. شبانکارگان که آن هنگام در شرق فارس حکومت داشتند، از نسل اردشیر ساسانی به شمار می‌آیند و همواره مدعی ادامه حکومت ساسانیان و حفظ فرهنگ ایرانی بوده‌اند. آنان پس از آن که در حدود چهار قرن در نواحی دور افتاده فارس به گمنامی به سر بردند، در قرن پنجم هجری خروج کرده و دولتی برای خویش در سراسر فارس برپا ساختند. اما چون در برابر سلجوقیان تاب مقاومت نیاوردند، به شرق فارس عقب نشستند. در این جا آنان با همراهی تعدادی از خاندان‌های کهن ایرانی دولتی محدود و منزوی اما مستقل را پایه‌گذاری کردند که تا اواسط قرن هشتم یعنی زمانی که مورد بحث ماست، ادامه یافت. در همین دوران که برابر با عصر آل اینجو و روزگار حیات حافظ است، یکی از

دیوانیان شبانکاره به نام صاحب منظومه‌ای حماسی در تاریخ ملوک شبانکاره سروده است که اساس آن را تقلید از شاهنامه تشکیل می‌دهد. این اثر که دفتر دلگشا نام دارد در بردارنده نکات تاریخی و فرهنگی بسیاری است و خمیر مایه اصلی آن را فرهنگ کهن ایرانی و جدال ایران و توران تشکیل می‌دهد. مراد شاعر از ایران و توران تعارض پر دوام میان شبانکارگان ایرانی با سلغریان (اتابکان فارس) ترک نژاد است. می‌دانیم که سلغریان از میان ترکان سلجوقی برخاستند و سرانجام نیز جای به مغولان تورانی دادند. همین دسته از تورانیان نیز در سال ۶۵۹ هـ به مقاومت شبانکارگان که آخرین سد مقاومت ایرانیان در مقابل مغولان بودند، پایان دادند. به هر روی جدال ایران و توران منعکس شده در دفتر دلگشا شباهت بسیار به جدال ایرانی و تورانی نهفته در کشمکش میان آل ایتجو و آل چوپان داشت که در آن ایام در جریان بود و در سال ۷۴۳ هـ با قتل جلال الدین مسعود شاه اینجو به دست یاغی باستی چوپانی به اوج خود رسید. در دفتر دلگشا انعکاس بی واسطه و مستقیم فرهنگ قدیم ایرانی و تداوم آن تا قرن هشتم هجری را می‌توان مشاهده کرد. توصیف‌های شاعر از صحنه بزم و عرصه‌های رزم و نیز دیدگاه او از انسان و جهان و عقل و اخلاق به نحو شگفت‌انگیزی با فرهنگ حماسی ایران قدیم منطبق است. اشعار این اثر که در نیمه اول قرن هشتم سروده شده است در وصف مجلس بزم تداعی کننده غزلیات حافظ است و هر چند دلیل قطعی مبنی بر تأثیر گذاری صاحب بر حافظ در دست نیست، اما فاصله زمانی نزدیک میان آنان در شبانکاره این احتمال را به وجود می‌آورد که حافظ از او متأثر بوده باشد، یا حداقل فضای فرهنگی شبانکاره که خمیر مایه ایرانی قوی داشته، نظر شاعر غزل‌سرا را به خود جلب کرده باشد.

در پایان و به عنوان نتیجه می‌توان بدین سخن پرداخت که در عصر حافظ حضور عناصر فرهنگی ایران قدیم در فارس ملموس، محسوس و تأثیر گذار بوده و به کارگیری گسترده آنها در اشعار حافظ متناسب و منطبق با شرایط فرهنگی عصر او بوده است. لذا نباید به کارگیری اسامی و اصطلاحات قدیم توسط حافظ را صرفاً تأثیرپذیری یک محقق از

تاریخی کهن و فراموش شده دانست. نیز بایستی توجه داشت که هر چند خراسان به سبب احیای زبان فارسی و خلق آثار حماسی در تاریخ ایران بعد از اسلام اهمیت و اعتبار خاصی دارد، اما نباید فراموش کرد که فارس از نظر فرهنگی و اجتماعی به نحو مؤثرتری عناصری از فرهنگ قدیم ایرانی را حفظ کرده بود.

منابع:

۱. خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی، دیوان، باهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی، کتابخانه وزرا، تهران، بی تا.
۲. جاوید - هاشم، حافظ، جاوید، نشر فرزانه روز، تهران، ۱۳۷۵.
۳. رستگار، منصوره، مقالاتی درباره زندگی و شعر حافظ، انتشارات دانشگاه شیراز، شیراز، ۱۳۵۰.
۴. غنی، قاسم، بحث در آثار و افکار و احوال حافظ، انتشارات زوار، تهران، چاپ پنجم، ۱۳۶۹، ۲ جلد.
۵. آته، هرمان، تاریخ ادبیات فارسی، ترجمه رضازاده شفق، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۶.
۶. صفاء، ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران، انتشارات فردوسی، تهران، چاپ دهم، ۱۳۷۳، ج ۳.
۷. سمرقندی، کمال الدین عبدالرزاق، مطلع سعدین و مجمع بحرین، باهتمام عبدالحسین نوایی، تهران، ۱۳۵۳.
۸. خواند میر، تاریخ حبیب السیر، زیر نظر دکتر دبیر سیاقی، کتابفروشی خیام، تهران، چاپ سوم، ۱۳۶۲.
۹. شبانکاره‌ای، محمدین علی، مجمع الآداب، به تصحیح میرهاشم محدث، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳.
۱۰. معین الدین بن جلال الدین محمد معلم یزدی، مواهب الهی در تاریخ آل مظفر، تصحیح و مقدمه سعید نفیسی، اقبال، تهران، ۱۳۲۶.
۱۱. نبی، ابوالفضل، اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران در قرن هشتم هجری، انتشارات دانشگاه فردوسی، مشهد، ۱۳۷۵.
۱۲. کتبی، محمود، تاریخ آل مظفر، به اهتمام و تحشیه عبدالحسین نوایی، انتشارات ابن سینا، تهران، ۱۳۳۵.
۱۳. ابن بطوطه، سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه محمد علی موحد، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۹، ۲ جلد.
۱۴. صاحب، دفتر دلگشه مقدمه و توضیحات هادی رسول زاده، اداره انتشارات دانش، مسکو، ۱۹۶۵.